

خانواده؛ دشمن کاپیتالیسم

«دشمن بشریت یعنی جریان سرمایه‌داری بین‌المللی و صهیونیسم تقریباً از حدود صد سال پیش تصمیم گرفتند که خانواده را در بین بشر از بین ببرند»
 آیه الله العظمی خامنه‌ای، ۱۳۹۷/۱۲/۷

ادعای پدر



«آدام اسمیت»^۱ پدر کاپیتالیسم است. تا قبل از او نبود. نظریه اصلی نظام سرمایه‌داری را او طرح کرد: «دست نامرئی بازار» را.

ادعای او این بود: مکانیزم بازار خودبه‌خود به تعادل می‌رسد. اگر اجازه دهیم سرمایه‌ها «انباشته» شود، متمرکز، دست یک یا چند نفر، افراد کمی دارای ثروت فراوان، این ثروت انباشته، به بازار می‌آید و تقاضا برای کارگر افزایش پیدا می‌کند. کارگر هم که تعدادش زیاد نشده، پس دستمزد بالا رفته و وضع مالی کارگران خوب می‌شود. همه‌شان سر کار می‌روند و به «اشتغال کامل» می‌رسیم. یعنی وضعیتی که هیچ بیکاری وجود نخواهد داشت.

همان تعادل «عرضه و تقاضا» که امروز همه به آن باور داریم. پسته که گران می‌شود، می‌گوییم: تقاضای جهانی بالا رفته، پس تولیدکننده صادر می‌کند. اگر هم بخواهد در داخل بفروشد، به همان نرخ صادرات. کدام آدم عاقلی وقتی مشتری گران هست، ارزان می‌دهد؟!

اقتصاد آزاد



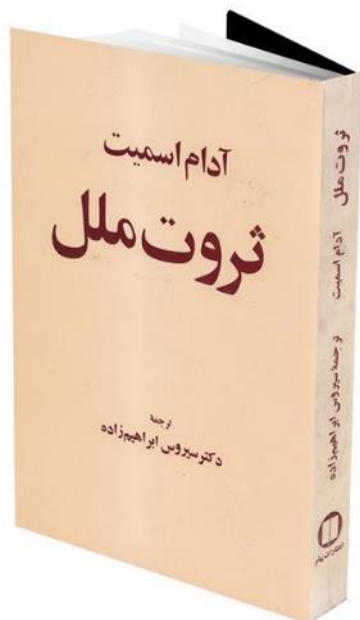
این همان اقتصاد «لیبرال» است. اقتصاد بازار آزاد که می‌گویند همین است. آدام اسمیت یعنی این را می‌گفت. کار به کار کسی نداشته باشید، دولت در اقتصاد دخالت نکند، مردم عاقل هستند، خودشان سرمایه را در جای درست خرج می‌کنند!

در اقتصاد لیبرال، در اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، سرمایه و ثروت خودش تصمیم‌گیرنده نهایی‌ست. هر جا به نفعش باشد می‌رود و هر جا نباشد، فرار می‌کند. این که در بورس می‌گویند: سرمایه ترسو است، منظورشان همین است. هر جا ریسک و خطر زیاد شود، سرمایه‌گریز می‌شود.

مثالی واضح: دو بانک اگر یکی سود ده درصد روی سپرده‌ها بدهد و دیگری بیست درصد، با ریسک برابر، اگر کسی در اولی سپرده بگذارد، نمی‌گویند احمق و سفیه است؟!

^۱ آدام اسمیت (۵ ژوئن ۱۷۲۳ - ۱۷ ژوئیه ۱۷۹۰) فیلسوف اخلاق گرای اسکاتلندی در دوران روشنگری اسکاتلند است که از او به عنوان پیش‌گام در اقتصاد سیاسی و «پدر علم اقتصاد مدرن» یاد می‌شود. وی همچنین از نظریه‌پردازان اصلی نظام سرمایه‌داری مدرن به‌شمار می‌رود. اسمیت ایده‌های خود در زمینه اقتصاد را در کتاب ثروت ملل خود به تفصیل شرح داده‌است. این نخستین کتاب مدرن علم اقتصاد و شاهکار آدام اسمیت محسوب می‌شود.

ثروت ملی



آدام اسمیت این را ثروت ملت‌ها می‌داند. این‌که اگر جامعه به اشتغال کامل برسد، همه کار کنند، تولید در آن کشور زیاد می‌شود. کالا یعنی ثروت. کشوری ثروتمندتر است که بیشترین بازده در تولید را داشته باشد و با تمام توان خود کار کند. این از چه راهی به دست می‌آید؟ از راه باز گذاشتن دست ثروت‌اندوزان در تجمیع سرمایه و رها کردن بازار و آزاد گذاشتن قیمت کالاها و نرخ دستمزد کارگر. از نظر او همه چیز اتوماتیک است در اقتصاد. اگر هم گاهی به هم می‌ریزد، چون دولت‌ها دستکاری کرده‌اند!

موّلد و غیرموّلد

اسمیت کارگران را به دو قسمت تقسیم کرد. اصلاً کار را. کارهایی که موّلد هستند و ثروت تولید می‌کنند و کارهای غیرموّلد.



او فقط تولید «کالا» را تولید ثروت می‌دانست. از نظر او تمامی کارهای خدماتی «مصرفی» هستند و چیزی تولید نمی‌کنند. مثل معلّمی، پزشکی، رفتگر شهرداری، مدیر، حسابدار، بانکدار و هر کاری که ته آن یک کالا به دست نیاید.

او ثروت را محصول تولید کالا می‌دانست و تمامی کسانی که کار خدماتی انجام می‌دهند ریزه‌خوار کسانی هستند که کالا تولید می‌کنند.

زمین؛ منشأ تولید

پدر سرمایه‌داری نوین، منشأ تولید را «زمین» می‌دانست. تمام کارهای موّلد به زمین ختم می‌شود. نجاری که میز می‌سازد، چوب را از درخت‌بری خریده است که او از درختی بریده است که از زمین برآمده. خیاط پارچه را از بافنده می‌خرد و او نخ را از ریسنده و او از دامداری که پشم می‌فروشد و یا کشاورزی که پنبه. اگر هم مصنوعی باشد از پتروشیمی که نفت خام را از زمین بیرون آورده.

زمین در نظر اسمیت مبدأ ثروت است و هر چه تولید باشد، ته آن به زمین بند است؛ کشاورزی، دامداری، معدن و صنعت.



پس مشاغل دیگر چه؟ آنهایی که کارشان مولد نیست چطور زندگی می‌کنند؟ ماجرا از همین جا کم‌کم آغاز می‌گردد. از جایی که عده‌ای محصول تولید نمی‌کنند، بلکه فقط خدمت.

کشاورز مثلاً، روزی یک هویج اگر برداشت کند، خُب خودش می‌خورد. اگر دو تا برداشت کند چه؟ یکی را به همسایه‌اش می‌تواند بدهد، کسی که تولید نکرده است. اما چرا باید این کار را انجام دهد؟

شغل‌های خدماتی از همین جا درست شده‌اند. کارهایی که کشاورز به آن‌ها نیاز دارد. فرصت برای نظافت منزل ندارد، یک هویج به همسایه غیرمولد می‌دهد تا منزل او را تمیز کند. وقت یا توان آموزش فرزند خود را ندارد، هویج اضافه را می‌دهد تا آن‌که توان تولید محصول ندارد، فرزند او را آموزش دهد.

به این ترتیب فرد مولد هزینه زندگی افراد غیرمولد را تأمین می‌کند.

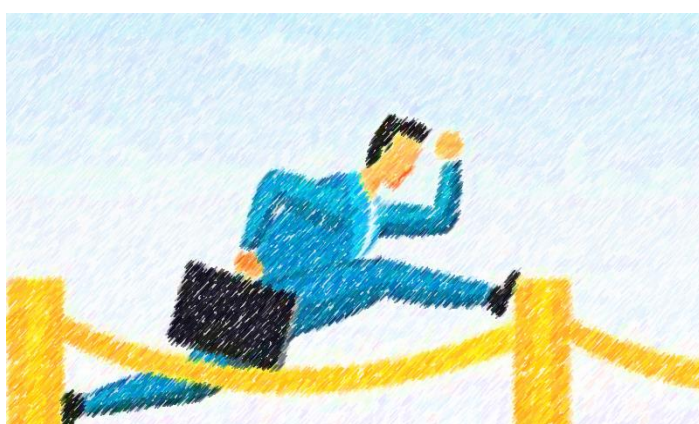


پیدایش شهرهای غیرمولد

اما این روند تا کجا می‌تواند ادامه پیدا کند؟ روند تأمین غیرمولدها توسط مولدها؟ این را آدام اسمیت متوجه نبود. این‌که سنگ‌بنای اقتصاد آزادش تا کجا پیش خواهد رفت.

شهرها که بزرگ شدند، شدند مأمن افراد غیرمولد. به قول امروزی‌ها شغل‌های خدماتی. اگر چه امروز ارائه خدمت را نیز «تولید» می‌نامند، ولی، از نظر اسمیت، پدر کاپیتالیسم، هیچ کار خدماتی به تولید ثروت نمی‌انجامد.

نیازهای اصلی مردم شهر را چه کسی تأمین می‌کند؟ کشاورز چند هویج اضافه داشت که قرار بود بدهد برای تأمین خدمات خودش. اما این همه شهروند، آیا خوراک همه این‌ها را هم باید تأمین کند؟



مصرف بیش از تولید

خدمات افزایش یافت. کارهای خدماتی یعنی. در دنیای امروز نیروی انسانی غیرمولد بیش از مولد شده و نیازهای اصلی تمام این نیروها به محصول را باید همان اندک نیروی مولد تأمین کنند. این چطور می‌شود؟

البته که ابزار آمده. فن‌آوری ایجاد شده. کشاورز دیگر تراکتور دارد و کمباین. ابزارهایی که راندمان تولید را بالا می‌برد. کشاورز امروز هزار برابر گذشته محصول تولید می‌کند. با همان میزان ساعت کار گذشته. اما چرا ثروت او از گذشته بیشتر نشده است؟

اصلاً سؤال اصلی این جاست: چرا مولد باید این همه هزینه برای خدمات پرداخت کند؟ در حالی که آن چه نیاز دارد را خود تولید می کند؟



نظام سرمایه داری روی بخش «خدمات» استوار شد. این را اسمیت پیش بینی نمی کرد. از مسیر تولید منحرف شد. بانکداری با تمام کارمندان حسابدارش! دولت و تمام کارمندانش. قاضی ها و وکلا و پلیس و نیروهای انتظامی و ... در حقیقت شهرها که آمدند، کوله باری از خدمات را گذاشتند روی دوش کشاورز.

کشاورزی که دیروز نیازی به ادارات نداشت، امروز برای خریدن بذر باید مجوز بگیرد، عوارض بدهد، هزینه کارشناسی بدهد، تأییدیه بگیرد، به آبخیزداری برود و حق آب خود را تمدید کند. هزاران کاری را که اصلاً ربطی به تولید محصول نداشت، سرمایه داری به گردن تولیدکننده انداخت. تا چه شود؟ تا بتواند هزینه های بخش خدمات را که محصول تولید نمی کند تأمین نماید.

عائله بزرگ

کشاورز و دامدار و معدنچی و صنعتگری که قبلاً چهار پنج سر عائله داشت، با درآمد اندک کارش راست می آمد. اما امروز با این همه ثروتی که تولید می کند، به مدد ابزار و فن آوری و دانشی فراوان، کم می آورد. چرا؟ زیرا عائله او زیاد شده است.

نظام سرمایه داری حواشش هست. او مراقب است تا تمام آن چه را برای تأمین بخش خدمات نیاز دارد از درآمد کارگر بیرون بکشد. همین است که هر چه درآمد او بیشتر می شود، بدون این که بفهمد چرا، ثروتش افزایش نمی یابد.

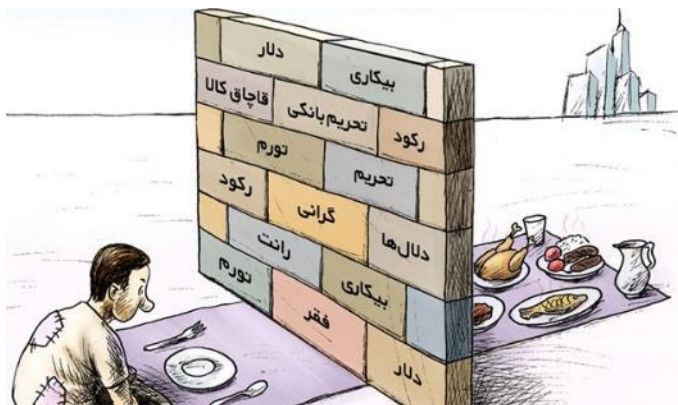


تولید نیاز

اقتصاد سرمایه داری، آن چه امروز در دنیا می بینیم، کارش با نیازسازی پیش می رود. مراکز تفریحی بزرگ می سازد، دیزنی لند مثلاً. که چه شود؟ تا کارگر مولد احساس کند چیزی لازم دارد که ندارد؛ تفریح مثلاً. بخشی از درآمد تولید خود را هزینه کند تا دستمزد خدمات آن ها را بدهد. دولت هم سریع مالیات می گیرد از مرکز تفریحی. تا دستمزد بخش دیگری از نیروهای غیرمولد را درآورد.

این نیاز چگونه تولید می شود؟ این سیستم چطور به نیروهای مولد می باوراند که باید ثروت خود را برای چیزی که تا آن روز به آن نیاز نداشتند هزینه کنند؟

فاصله طبقاتی



نظام سرمایه‌داری به ثروت نیاز دارد و ثروت را اسمیت گفت که فقط کارگر مولد تأمین می‌کند. وقتی بیشتر شغل‌ها بر اساس آمارهای رسمی کشورهای توسعه‌یافته، به بخش خدمات اختصاص دارد، چطور پس این ثروت را بیرون می‌کشند از حلقوم کارگر مولد؟

انسان فطرتاً از تحقیر شدن فراری‌ست. زیر بار آن نمی‌رود. اگر به دو مهمان نان و پنیر بدهی راضی بیرون می‌روند، اما اگر به یکی نان و پنیر بدهی و به دیگری جوجه‌کباب، قطعاً نان و پنیر را پرت می‌کند توی صورتت!

نظام سرمایه‌داری با ایجاد تفاوت در الگوی مصرف، نیروی کار مولد را تحقیر می‌کند. کالاهای لوکس و لاکچری می‌سازد، چیزهایی که فقط برای تفاخر ساخته می‌شوند حتی. با تبذیر و اسراف، حرص ایجاد می‌کند و طمع. حالا کارگر تمام تلاش خود را می‌کند تا چیزی را به دست آورد که سرمایه‌دار دارد، رئیس دارد، مدیر. نوع مسکن، محل قرارگیری آن در شهر حتی. خودرو، لباس، رستورانی برود که او غذا می‌خورد. هر چه که او مصرف کند را می‌خواهد.

بله، نیاز ساخته می‌شود. فاصله طبقاتی در الگوی مصرف، نیاز ایجاد می‌کند تا اقشار پایین‌دست جامعه بیشتر کار کنند. دقیقاً همان قشری که تنها نیروی مولد در جامعه است. ثروت را این‌ها باید تأمین کنند و با بالادستی‌ها به اشتراک بگذارند، اما نه اشتراکی مساوی و برابر!

نقش ربا



ربا نقش مهمی در ایجاد فاصله طبقاتی دارد. اصلاً اگر ربا نبود بخش خدمات نمی‌توانست خودش را بالا بکشد. کسی که محصولی را تولید نمی‌کند، چطور می‌تواند سهم بیشتری در مصرف داشته باشد؟

با پول. اسکناس که جایگزین فلزات با ارزش در مبادله می‌گردد، ابزاری می‌شود تا هر بار که می‌چرخد، به پایین‌دست که می‌رسد، سمت نیروی کار مولد، هر چه دارد را بمکد و به خود جذب کرده، بالا بکشد. دست نیروهای غیرمولد. اگر سهم مدیران بیشتر است و سهم سرمایه‌داران از همه بیشتر، زیرا ابزار بانکداری ربوی، ثروت تولیدکننده را هورت بالا می‌کشد.

کشاورز مستقل

یک روز آزاد بود و مستقل. این اتفاقی‌ست که به کرات در غرب افتاده و می‌افتد هنوز هم. ویزیتور بانک سراغ کشاورز می‌رود: چرا روزی یک هویج؟ اگر این کود را بخری و این سمپاشی را انجام دهی، روزی ده هویج برداشت می‌کنی! کشاورز می‌گوید: من پس‌اندازی برای این کار ندارم و بازاریاب که منتظر همین حرف است: این قرارداد را امضا کن، ما کل هزینه کود و سم را می‌دهیم. با فروش ده هویج ده برابر به دست می‌آوری و وام بانکی را پس می‌دهی.

امروز کشاورز وابسته است. قسط می‌دهد و مدام ربای مرگب پرداخت می‌کند. دیگر با سه ساعت در روز به محصول نمی‌رسد. باید ده دوازده ساعت کار کند تا محصولی را به دست آورد، تأمین‌کننده سود بانکی! اگر هم یک روز نتواند، باران کم بیارد یا خودش ناتوان شود، تمام مزرعه را بانک از او می‌گیرد! ناگزیر به حومه شهر می‌گریزد و مشغول

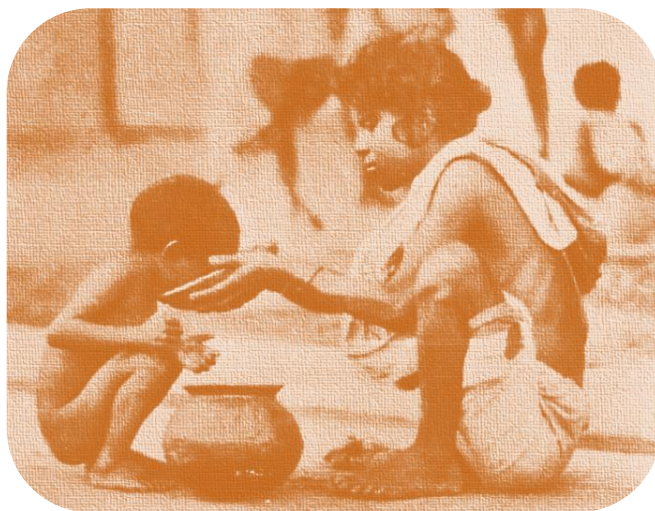
کارهای خدماتی بی‌ارزش می‌شود و در بیغوله‌ها و حلبی‌آبادها می‌خوابد.

تقسیم کار جهانی

این‌که ادعا می‌کنند، کشورهای توسعه‌یافته، این‌که بیشترین درآمد آن‌ها از بخش خدمات است، زیرا بخش کارگری تولید آن را واگذار کرده‌اند.

کارگر بنگلادشی لباس را تولید می‌کند، چینی کالاهای مصرفی، آفریقایی محصولات معدنی، عرب نیز نفت و گاز. کشورهای فقیر را اجیر کرده‌اند برای پرورش نیروهای مولد و توسعه‌یافته‌ها از خدمات درآمد کسب می‌کنند، یعنی از بستن مالیات و عوارض و مجبور کردن این کشورها به هزینه‌های بیهوده. بانک جهانی و دیگر سازمان‌های بین‌المللی را هم به این منظور ساخته‌اند. نام آن را هم گذاشته‌اند تقسیم کار جهانی!

امروزه هزینه زندگی تمام کشورهای توسعه‌یافته را کشورهای مستضعف پرداخت می‌کنند. با بازی‌های مالی و اقتصادی، قیمت کالاهای آن‌ها را پایین نگه می‌دارند، تا بخش اعظم درآمد تولید برود در بخش خدمات. بعد همان درآمد اندک را هم با ایجاد ترس از آن‌ها می‌گیرند. اسلحه می‌فروشند و ناامنی ایجاد می‌کنند، بعد پول می‌گیرند و بیمه می‌کنند! از دیگری پول می‌گیرند و با حمایت از او، قدرت را به او می‌سپارند. «خدمات» در حال چاپیدن درآمدهای لحظه‌به‌لحظه نیروهای مولد دنیاست. زیرا نیروهای انسانی کشورهای توسعه‌یافته به دلیل تحصیلات و آگاهی‌های اجتماعی، کمتر قابل استثمارند!



هضم قشر متوسط

کاپیتالیسم دنبال بلعیدن است. انباشتگی از کجا پس باید بیاید؟ ثروت تا انباشته نشود که نمی‌تواند اسمیتی عمل کرده و بر اشتغال بیافزاید!



فراتر از کارگر مولد دون‌پایه، آن‌هایی که کف نظام اجتماعی هستند و بیشترین وظیفه تولید و کمترین حق مصرف را دارند، قشر متوسط را نیز نظام سرمایه‌داری هضم می‌کند.

تولیدکننده کفشی که روزی ده عدد تولید دارد یک شبه ورشکست می‌شود. وقتی سرمایه‌دار کارخانه بزرگی می‌زند با روزی ده هزار جفت نرخ تولید. کارگر را که چاپیده و قیمت تمام‌شده را پایین آورده. قدرت بیشتری هم در توزیع دارد. زیرا پول دارد. پولی که بدون پشتوانه و فقط به خاطر تجمع سرمایه‌اش به صورت اعتباری از بانک گرفته.

زمان زیادی نگذشته که امروز در غرب مدرن می‌بینیم. تمام کشورشان را چند شرکت بیشتر نیست که می‌گرداند. آن‌قدر هم ضایع بوده که به ناچار برای هر محصول یک برند مستقل ثبت کرده، تا تعداد اندک خود را در پشت هزاران برند و مارک پنهان کنند. اندکی بررسی نشان می‌دهد که هر چند هزار برند، متعلق به یک شرکت هلدینگ است!

خانواده مهم‌ترین مشکل نظام سرمایه‌داری است. بوده و هست. خانواده دقیقاً جایی که کاپیتالیسم آدم‌ها را تک گیر می‌آورد تا تلکه کند، سر می‌رسد و مانع می‌شود. خانواده به دلیل تعلقات عاطفی جلوی استثمار اعضای خود توسط بیگانگان را می‌گیرد.

حمایت از کارگر



«مارکس»^۲ می‌گوید: وقتی کارگر یک محصول تولید می‌کند، این یک قیمت و ارزش واقعی در بازار دارد که اگر قیمت مواد اولیه را از آن جدا کنیم و میزان استهلاک دستگاه‌ها را، هر چه که بماند «قیمت کار» است. یعنی باید بشود دستمزد کارگر. پس مدیران و سرمایه‌داران از کجا پول می‌آورند؟

او تحلیل می‌کند که سرمایه‌دارها این پول را از جیب کارگر می‌دزدند. با کم کردن دستمزد کارگر و برداشتن بخش بزرگی از آن!

نظام سرمایه‌داری قائم به «تولید» است، اما ادعا می‌کند که از خدمات بیشتر درآمد دارد. دقیقاً به این دلیل که بخش خدمات به دلیل تسلطی که به «پول» داشته، با ربوی کردن آن توانسته کارگر را ناتوان نگه دارد تا او بیشتر کار کند. تورم کارش دقیقاً همین است.

اما خانواده مزاحم است. خانواده از کارگر حمایت حقوقی می‌کند و اگر فشار زیاد شود، شکایت. خانواده حمایت مالی می‌کند و اگر به زحمت بیافتد، بدهی‌هایش را پرداخت می‌کند. وقتی نظام سرمایه‌داری با فاصله طبقاتی فشار می‌آورد، خانواده حمایت روانی می‌کند و کمک می‌کند تا افراد بر هوس‌هایشان غلبه پیدا کنند، کمتر بخورند و کمتر مصرف کنند. وقتی بانکدار حرص ایجاد می‌کند و با وام او را بدبخت می‌نماید، اقساط را خانواده حمایت کرده و تأمین می‌کند، تا کارگر بی‌خانمان نشده و به زندان نیافتد و کارتن‌خواب نشود. مسکن خود را با او شریک می‌شود.

حمایت از تولیدکننده

در قشر متوسط هم همین است. فردی که کارگر نیست. ولی کارگرانی را به خدمت گرفته و خود نیز در کنارشان به تولید می‌پردازد. یا حتی کار خدماتی، اما در گستره‌ای کوچک؛ بنگاه‌های اقتصادی خرد.

انباشتگی سرمایه‌داری ایجاب می‌کند که این‌ها یکپارچه شوند. پس قیمت را پایین می‌آورد و تنوع کالا را بالا می‌برد و هزینه‌های تولید را کاهش می‌دهد و طوری کار را برایشان سخت می‌کند که ببوسند و کنار بگذارند. مگر این‌که بروند از بانکدار وام بگیرند تا توسعه دهند. که نمی‌توانند و شرکت بزرگ با توزیع سریع و تبلیغ دقیق، آن‌ها را نابود می‌کند. سرمایه‌دار تلاش می‌کند تا قشر متوسط را تبدیل به کارگر کند.

این‌جا خانواده است که دست او را می‌گیرد. با دادن اقساط مانع غصب خانه می‌شود. با کار رایگان به کسب او

^۲ کارل هاینریش مارکس (به آلمانی: Karl Heinrich Marx) (زاده ۵ مه ۱۸۱۸ در شهر ترییر پروس - درگذشته ۱۴ مارس ۱۸۸۳ در لندن، انگلستان) متفکر انقلابی، فیلسوف، جامعه‌شناس، شاعر، تاریخدان، اقتصاددان آلمانی و از تأثیرگذارترین اندیشمندان تمام اعصار است. او به همراه فردریش انگلس، مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) را که مشهورترین رساله تاریخ جنبش سوسیالیستی است منتشر کرده‌است. مارکس همچنین مؤلف «سرمایه» مهم‌ترین کتاب این جنبش است. این آثار به همراه سایر تألیفات او و انگلس، بنیان و جوهره اصلی تفکر مارکسیسم را تشکیل می‌دهد. «تاریخ همه جوامع تا کنون، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده‌است.» از جمله مشهورترین جملات مارکس درباره تاریخ است که در خط اول مانیفست کمونیست خلاصه شده‌است.

رونق می‌بخشد. از طریق شبکه خانگی و خانوادگی محصولات او را تبلیغ می‌کند و به فروش می‌رساند. در کل، خانواده وارد بازار آزاد شده و تعادل استکباری آن را به نفع اعضای خود بر هم می‌زند.

بیمه خانواده

خانواده مهم‌ترین دستگاه بیمه‌گذار فطری و غریزی برای افراد بشر است. تا زمانی که خانواده هست، قدرتمند است، آحاد بشر بیمه شده‌اند، در مقابل هیجه‌های سرمایه‌داران.

سرمایه‌دار نیاز به «انقطاع» کارگر دارد. کارگر باید رها و تنها باشد، محتاج هم. تا هر پیشنهادی را بپذیرد و با هر دستمزدی کار کند. سرمایه نیاز به سود دارد و آن را باید از مابه‌التفاوت «دستمزد استثماری» با «دستمزد واقعی» به دست آورد. پس باید کارگر را متقاعد کند دستمزد استثماری را بپذیرد.

عاطفه خانواده

اقتصاد سرمایه‌داری بر «عقل اقتصادی» می‌گردد. این اولین گزاره‌ای است که هر دانشجوی اقتصادی فرا می‌گیرد: «مردم در اقتصاد عاقلانه رفتار می‌کنند». یعنی چه؟

یعنی اگر دو کالا با کیفیت یکسان را نشانمان دهی، آن را که ارزان‌تر است می‌خرند. اگر دو کالا با قیمت یکسان ارائه کنی، آن را که با کیفیت‌تر. این یعنی عقل اقتصادی.

نظام سرمایه‌داری دنبال «انسان اکونومیک» است. انسان اقتصادی چنین انسانی‌ست. همه کارهایش و رفتارهایش تابع سود سرمایه است. اگر ببیند پولش را به الف قرض بدهد، دو برابر سود می‌دهد، هرگز به ب نمی‌دهد.

اما خانواده، خانواده درست برعکس. در خانواده عاطفه غلبه می‌کند. دو کالا ارائه می‌شود با کیفیت یکسان، حتی با کیفیت متفاوت هم، ولی گران‌تر را می‌خرد با کیفیت پایین‌تر. می‌پرسی چرا؟ «چون این رو داداشم درست کرده!» همین! این ساخت کارخانه دایی‌ام است. این یکی در شهر خودمان ساخته شده. این یکی ایرانی‌ست و نه خارجی!



خانواده سرمایه‌دار

اما این فقط در قشر ضعیف و متوسط که نیست. اگر بود، سرمایه‌داری باید در قشر فوقانی جامعه، خانواده را می‌پذیرفت. اما خانواده در خود سرمایه‌داران نیز مضر به سرمایه‌داری‌ست.

یک روزی مافیا بود. سرمایه‌دارانی که خانواده برایشان مهم. ماجرای این‌ها را از فیلم «پدرخوانده»^۳ یاد گرفته‌ایم. ثروتمندانی که به خانواده هم اهمیت می‌دهند.

ولی این دروغ است. یا فیلم گادفادر دروغ است، یا اگر هم چنین ماجرای یک روزی رخ می‌داد، امروز قطعاً ناممکن است. سرمایه‌داری با خانواده نمی‌سازد حتی در رأس ثروت!

سرمایه دنبال رشد است. سرمایه‌دار حتی اگر نیمی از ثروت جهان را هم داشته باشد، عقل اقتصادی دارد، اگر نداشت که به این نقطه نمی‌رسید. عقل اقتصادی اجازه نمی‌دهد پول خود را خرج خانواده کند. عقل اقتصادی ایجاب می‌کند سرمایه در مسیری مصرف شود که پیوسته بزیاید و افزایش یابد، با بیشترین سود و راندمان.

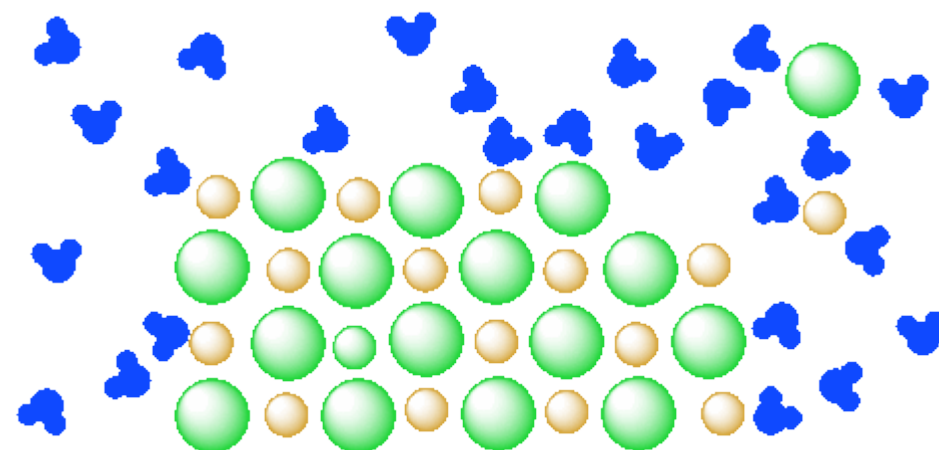
این است که می‌بینیم معمول سرمایه‌داران دنیا، بر خلاف قشر متوسط، فرزندان خود را از نوجوانی مجبور به کار می‌کنند و با محروم کردن از پول‌توجیبی، یعنی پول مفت، ادعا می‌کنند می‌خواهند از او مردی اقتصادی بسازند!

خانواده متلاشی

سرمایه‌دار به نیروی مولد نیاز دارد. «خدمات» که تولید نمی‌کند و سرمایه که قادر به افزایش ثروت جامعه نیست. اما این نیروها به اندازه کافی نیستند. از همین رو بود که کارخانه‌ها از قرن ۱۸ شروع کردند به تجزیه خانواده‌ها. فشار آوردند به اقتصاد خانواده و هنگامی که خانواده بدهکار می‌شد، شروع می‌کردند به استخدام زنان و کودکان. خانواده‌ای که مستحکم باشد که زن و کودک خود را به کار نمی‌دهد!

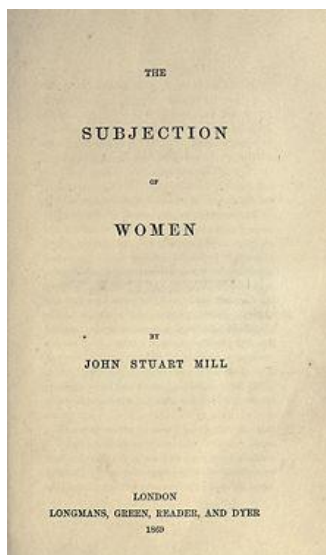
سرمایه‌دار نیاز به نیروی مولد دارد و این نیرو را نمی‌تواند فقط از مردان جامعه تأمین کند. زیرا بخش عمده‌ای از آن‌ها را در بخش خدمات جای داده. پس به سراغ زنان و کودکان رفته و آن‌ها را به کار می‌گیرد. وقتی خانواده متلاشی شود، زن و کودک ناگزیر هستند هزینه‌های خود را تأمین کنند، پس نیروی ارزانی می‌شوند در دست کارفرما.

یون‌های آزاد



اساساً نظام اقتصاد سرمایه‌داری وقتی بخواهد آحاد جامعه را، مردم جامعه را، هضم کند، ابتدا باید آن‌ها را تجزیه نماید. این خیلی واضح و روشن است که تا اجزا را از هم جدا نکنی، نمی‌توانی چیز جدید و متفاوتی از آن بسازی.

^۳ پدرخوانده (به انگلیسی: The Godfather) فیلمی درام جنایی برنده جایزه اسکار به کارگردانی فرانسیس فورد کوپولا، محصول سال ۱۹۷۲ کمپانی آمریکایی پارامونت است که بر اساس رمانی به همین نام از ماریو پوزو که در سال ۱۹۶۹ نوشته شده، ساخته شده است. فیلم‌نامه این اثر حاصل همکاری فرانسیس فورد کوپولا و ماریو پوزو است. ماجرای فیلم بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵ اتفاق می‌افتد و داستان فیلم درباره خانواده مافیایی کورلئونه می‌باشد.



مثال خوب آن حل شدن نمک در آب است. ابتدا جاذبه پرقدرت مولکول‌های آب با آن پیوند هیدروژنی عجیبی که دارد، کلر و سدیم را از هم جدا می‌کند. نمک از هم می‌پاشد و اجزای آن تبدیل به یون‌های آزاد می‌شوند، رادیکال‌های آزاد. کلر سوا و سدیم هم سوا، لابه‌لای جاذبه بی‌رحم هیدروژن‌های آب. اکنون مولکول‌های آب این یون‌ها را دوره کرده و در بر می‌گیرند. در یک لحظه دیگر نمکی در آب نمی‌بینی و هر چه بیشتر نگاه می‌کنی جز آبی شفاف پیش رویت نیست! نمک در آب هضم شده است!

خانواده‌شکنی اقتصادی

وقتی می‌بینیم جریان «فمینیسم»^۴ را که از مهم‌ترین ابزارهای تجزیه خانواده است یک اقتصاددان راه انداخته، نباید شگفت‌زده شویم.

«جان استوارت میل»^۵ با نگارش کتاب «بردگی زنان»^۶ به همراهی همسر^۷ و دخترخوانده‌اش^۸ توانست انقلابی عظیم در جامعه اقتصادمحور غرب راه بیندازد، تا به اسم برابری و تساوی مرد و زن، خانواده را از درون منهدم سازد.

جمع‌بندی

نظام سرمایه‌داری با خانواده دشمن است. از اول بوده است. اگر اسمیت در کتاب خود نوشته؛ یا نفهمیده، یا تعمّد داشته!

خانواده در هر سطحی که باشد؛ **۱** قشر ضعیف و مستضعف جامعه، یعنی کارگر، **۲** قشر متوسط و تولیدکنندگان

^۴ فمینیسم (به انگلیسی: Feminism) گستره‌ای از جنبش‌های سیاسی، ایدئولوژی‌ها و جنبش‌های اجتماعی است که هدفی مشترک را دنبال می‌کنند: تعریف، برقراری و دستیابی به سطحی از حقوق زنان که در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، شخصی و اجتماعی، با مردان برابر باشد. این هدف شامل تلاش برای برقراری فرصت‌های برابر برای زنان در اشتغال و برابری حقوق مادی به ازای کار برابر با مردان می‌شود. فعالین حقوق زنان (فمینیست‌ها) باور دارند که جنسیت در زندگی انسان‌ها نباید عاملی تعیین‌کننده برای جایگاه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنها باشد، زیرا باور دارند زن و مرد باید از حقوق برابری در زمینه‌های مختلف برخوردار باشند و به برابری جنسیتی معتقدند. اعتقاد به برابری حقوق زن و مرد دارند. فمینیسم بیش‌ترین تمرکز خود را معطوف به تهدید نابرابری‌های جنسیتی و پیش‌برد حقوق، علائق و مسایل زنان کرده‌است. فمینیسم عمدتاً از قرن ۲۰ میلادی «انتشار اولین اساس‌نامه حقوق بشر» پدید آمد. زمانی که مردم به‌طور گسترده‌ای این امر را پذیرفتند که زنان در جوامع مرد محور، سرکوب می‌شوند. بخشی از حقوق زنان دربرگیرنده این موارد می‌شود: تمامیت بدنی و خودمختاری، حق رأی، حق کار، حق دستمزد برابر به خاطر کار برابر، حق مالکیت، حق تحصیل، حق شرکت در ارتش، حق مشارکت در قراردادهای قانونی و در نهایت؛ حق سرپرستی فرزندان، حق ازدواج آزادانه و آزادی مذهبی، و آزادی در برابر تمام تصمیمات، حق انجام کارها بدون اجازه همسر یا پدر.

^۵ جان استوارت میل (به انگلیسی: John Stuart Mill) (زاده ۲۰ مه ۱۸۰۶ در لندن - درگذشته ۸ مه ۱۸۷۳ در آوینیون)، فیلسوف بریتانیایی سده نوزدهم است. او گذشته از آن که نویسنده بود و در زمینه منطق، شناخت‌شناسی، اخلاق و اقتصاد قلم می‌زد، در عرصه سیاست نیز فعال بود. میل دوره‌ای دراز کارمند کمپانی هند شرقی بود و چندی هم رئیس آن شد. در دهه ۱۸۶۰ او نماینده مجلس عوام در پارلمان بریتانیا شد و به دفاع از سیاست لیبرال در مسائل قانون‌گذاری و آموزش همت نهاد. نوشته‌های سیاسی میل در باره مسائل مربوط به حقوق و آزادی سیاسی، حکومت پارلمانی و جایگاه و پایگاه زنان در جامعه بوده است. میل در شناخت شناسی قائل به تجربه‌گرایی و در فلسفه اخلاق فایده‌گرا بود. مکتبی که بنیادگذارانش جرمی بنتام و پدرش جیمز میل بودند.

^۶ انقیاد زنان (به انگلیسی: The Subjection of Women)، جان استوارت میل، ترجمه علاءالدین طباطبایی، ناشر هرمس

^۷ هریت تیلور میل مشهور به هریت هاردی (زاده ۱۸ اکتبر ۱۸۰۷ در لندن - درگذشته ۳ نوامبر ۱۸۵۸ آوینیون)، فیلسوف و مدافع حقوق زنان بود. همسر دوم او جان استوارت میل، یکی از متفکران برجسته قرن ۱۹ بود. مجموعه نوشته‌های اصلی او را می‌توان در «آثار کامل از هریت تیلور میل» مطالعه نمود. گفته می‌شود او تا حد زیادی الهام بخش و تأثیرگذار بر نوشته‌های جان استوارت میل بوده‌است.

^۸ هلن تیلور که دختر هریت تیلور از شوهر اولش بود. بعدها و پس از مرگ مادرش هریت، کمک بسیاری به نشر آراء میل در بحث آزادی زنان کرد.

Helen Taylor (1831–1907) was an English feminist, writer and actress. She was the daughter of Harriet Taylor Mill and stepdaughter of John Stuart Mill. After the death of her mother she lived and worked with Mill, and together they promoted women's rights. From 1876 to 1884 (when she quit due to her health) she was a member of the London School Board. In 1881, she joined the Democratic Federation.

خُرد، ③ قشر مرفّه و سرمایه‌داران بزرگ، با اصل «نظام سرمایه‌داری» در تعارض است. زیرا خانواده مملوّ از عاطفه است و از نظر تئوری انباشتگی سرمایه، خانواده در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی «عاقلانه» رفتار نمی‌کند.

کاپیتالیسم از همان روزهای ابتدای تأسیس تصمیم گرفت تا این عنصر «غیرعاقلانه» را حذف کند! زیرا این نظریه اقتصادی هرگز با خانواده جمع نمی‌شود!

سیدمهدی موسوی موشح
ششم ذی‌الحجة سنة ۱۴۴۰ هـ. ق. قم المقدّسة

